

دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه

محتوی اشعارش، لطف کرد چند قطعه شعر نیز همانجا برایم نوشت که از آنها بعنوان گنجینه ارزشمند نگهداری میکنم. پس از باخبر شدن از درگذشت علی حیدری فکر کردم شعر «زندگی» را که فقط در چند سطر، کتاب فلسفی قطوری را خلاصه کرده است به دوستان شعر و هنر تقدیم کنم:

«زندگی چون گل سرخ است
پر از خار پر از عطر پر از برگ لطیف
یادمان باشد اگر گل چینیم
خار و عطر و گلبرگ
هر سه همسایه دیوار بدیوار همدند»

آری، زندگی همیشه آرام و بی دغدغه نیست؛ غم و شادی، عشق و حرمان، درد و لذت... همه در زندگی وجود دارند و انسان باید این اصل زندگی را قبول کند.

فراواند آنهایی که فکر میکنند انسان یا خوشبخت است یا نیست -

خوش شانس است یا بدشانس - چقدر هستند کسانی که فکر می کنند خوشبختی یک حالت یکنواخت و دائمی است... نه اینطور نیست، علی حیدری میگوید خوشبختی لحظاتی از زندگی هستند، خوشبختی یک خط دراز و مستقیم نیست، خوشبختی یک خط تکه تکه است، اگر انسان به زندگی اش مانند یک کتاب یا فیلم نگاه کند، لحظاتی از آن را بیاد می آورد که ناخودآگاه لبخندی به لبش می آید - اینها لحظات متقاطع خوشبختی هستند که با خاطره های غمناک و دردناک در پس و پیش و یا حتی بقول علی حیدری در کنار یکدیگرند.

هیچکس نمیتواند ادعا کند که در زندگی همیشه روی شانس بوده است! میگویند شانس در خانه همه کس را میزند ولی همه کس درس را باز نمیکند! به گفته علی حیدری:

روشنایی همه جا پشت در است

در کشودن هنر است

با درود فراوان به خوانندگان و گردانندگان دو مجله وزین چاپ خارج از میهن: «راه زندگی» به سرپرستی بانو پری اباسلطي و «پیام» به سرپرستی بانو بهناز دیلمانیان.

مدتها بود هیچ کدام از این دو مجله از آمریکا بدستم نمیرسید و از این رو مانند هر معتاد من هم رنج میبردم. بعد از مدتها چندین شماره از هر دو مجله یکباره بدستم رسید و مثل همه معتادان چنان با حرس و ولع به خواندن این دو نشریه مشغول شدم که ممکن بود هر آن دچار overdose شوم!

در این میان اخیراً درگذشت علی حیدری شاعر، خطاط، نقاش، متفکر و خصوصاً یک انسان متواضع و دوست داشتنی آگاه شدم. این خبر تأسف آور تا اعماق روانم نفوذ کرد و رنجم داد چرا که آشنایی من با این بزرگ مرد، خود داستانی دارد.

من در خواندن چه مجله های فارسی چه فرانسوی عادت های بخصوصی دارم؛ مثلاً در «راه زندگی» اول بدنبال مقالات دکتر اقراری میگردم و در پیام از زمان درگذشت بنیان گذارش روانشاد منوچهر امیدوار، اول بسراغ آخرین صفحه که اشعار زیبایی دارد میروم.

بیاد دارم روزی در مجله پیام شعری از علی حیدری تحت عنوان «زندگی» توجه ام را جلب کرد؛ شروع به خواندنش کردم و با تعجب دیدم آنرا با یک آهنگ میخوانم...! بلافاصله روی صفحه کاغذ خط حاملی کشیده و آهنگی را که در ذهنم آمده بود نوشتم و بسراغ بیمار بعدی رفتم. شب آنرا پاکنویس کردم. چندی بعد خواهرم لیلی کی پور برای چند روزی به نیس آمده بود، دادم آنرا خواند و سپس با همکاری پیانیست و آهنگساز بزرگ ایرانی مهین زرین پنجه و دکتر الی گبای آنرا ضبط کردیم و آنرا برای علی حیدری فرستادم و اجازه پخش آنرا با صمیمیت بسیار دریافت کردم.

اقبال یاری کرد و مدتی بعد با این انسان والا از نزدیک آشنا شدم. برای من افتخار بزرگی بود و او علاوه بر کتاب



چقدر زیادند افرادی که فکر میکنند اگر یک میلیون دلار بیشتر داشتند خوشبخت‌ترین بودند و چون آنرا ندارند به آنچه دارند توجهی نمیکنند. زندگی مجموعه امروزهاست.

من رهبر روحانی نیستم ولی فکر میکنم چقدر تئوری نماز و شکرگزاری در اصل پایه و اساس جالبی دارد. چند درصد از ما از اینکه صبح از خواب بیدار می‌شویم شادمانیم و فکر می‌کنیم چقدر خوشبختیم که شب در خواب نمردیم؟! چقدر از انسان‌ها از اینکه می‌توانند راه بروند و یا با دستانشان میوه‌ای را پوست کنده بخورند براستی خوشحالند و قدر آنرا میدانند و در دل شکرگزارند؟! چند درصد از انسان‌ها خصوصاً در کشورهای پیشرفته پس از نوشیدن یک لیوان آب خنک از شانس خود آگاهی دارند. شکرگزاری یعنی روان آگاهی از آنچه امروز داریم و از آن بهتر یعنی روان آگاهی از آنچه هستیم.

همه ما دیده‌ایم زن یا مرد و یا حتی کودکی بی دست که با پایش همه کارها را انجام میدهد و حتی با انگشتان پا چنان کلیدهای پیانو را نوازش میدهد که ما را مسحور میکند. آگاهی از آنچه داریم چون لذت بردن از زیبایی‌های طبیعت، خواندن یک کتاب، شنیدن یک موسیقی دلنواز، محبت کردن، رفع نیاز دیگران، گذشتن از اشتباهات و گناه دیگران و معاشرت با دوستان همان خط‌چین‌های خوشبختی هستند.

رومان گویا نویسنده معاصر فرانسوی در کتاب «پیمان سحر» می‌نویسد: هنگامی که در کنسول فرانسه در لس آنجلس بودم صبحگاهی به هنگام ورود به دفترم پرنده‌ای را در آنجا زندانی و محجور دیدم؛ بلافاصله پنجره را باز کردم و او بسرعت به بیرون پرواز کرد؛ هرگز چنین خوشحالی را در دل احساس نکرده بودم. در آن لحظه فکر کردم زندگی‌من در این دنیا معنایی دارد و بیهوده نبوده است.

داستانی از نوجوانی‌ام را بیاد می‌آورم:

پزشکان برای معالجه پسر پادشاهی که خوشبخت نبود پوشیدن پیراهن مردی خوشبخت را تجویز کرده بودند - پس از ماه‌ها جستجو مردی را که ادعای خوشبختی میکرد یافتند؛ جالب این بود که او پیراهنی بتن نداشت که به فرستادگان شاه تقدیم کند!

برای تجسم بهتر این شعر علی حیدری تصمیم گرفتم به اجرای موسیقی آن تصویری همراه رقص دو ستاره ایرانی بنام فرشته نصر و سارا سنگری اضافه کنم و نتیجه آنرا خوانندگان عزیز اگر مایل باشند میتوانند بر روی یوتیوب تحت عنوان ZENDEGUI بشنوند و تماشا کنند.

با درود فراوان - نیس ۶ اوت ۲۰۲۰